

پائولو کوئلیو

عشق و رای ایمان

اعظم خرام



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

این زن را می بینی؟ من وارد خانه تو شدم. تو برایم آبی نیامدی
تا پاهایم را بشویم اما او با اشک هایش پاهایم را شست و با
موهایش خشک کرد. تو صورتم را نبوسیدی اما از لحظه ای که
وارد شدم، او بی وقفه پاهایم را می بوسد. تو به موهایم روغن
نزدی اما او پاهایم را مرهم گذاشت. بگذار به تو بگویم گناهان
این زن هر قدر زیاد هم که باشد، بخشیده خواهد شد چون
سرتاپای وجودش از عشق لبریز است و بدان کسی که کمتر
عشق می ورزد کمتر بخشیده خواهد شد.

لوقا ۷- آیات ۴۴ تا ۴۷

در اواخر قرن نوزدهم، در یک بعدازظهر سرد بهاری، گروهی از زنان و مردان از نقاط مختلف انگلستان در باغ شهر «کنت»^۱ جمع شده و مشتاقانه منتظر شنیدن سخنان مشهورترین واعظ آن شهر بودند. با هیجان لحظه شماری می کردند تا بالاخره بفهمند او این بار چه چیز تازه‌ای برای گفتن دارد.

اما از آنجا که سخنران هشت ماه پی در پی به کشورهای مختلف دنیا سفر کرده بود، بسیار خسته بود و کار طاقت فرسای تبلیغ دین او را به کل از پای درآورده بود. احساس می کرد برای حرف زدن رمقی در او نمانده است.

1. Kent

نگاهی به جمعیت کوچکی که آنجا جمع شده بودند انداخت. چند عبارت کوتاه به زبان آورد و سخنانش را به پایان رساند. گویا تأییدات الهی در آن بعدازظهر بهاری یاری اش نمی کرد و تمایلی به سخنرانی نداشت. غمگین بود و نمی دانست دقیقاً چکار باید بکند. در بین جمعیت چشمش به مبلغی جوان افتاد که او هم مانند سایرین برای شنیدن سخنانش به آنجا آمده بود. آن جوانک را می شناخت. او به تازگی از آفریقا برگشته بود. با خود فکر کرد، شاید این جوان حرف جالبی برای گفتن داشته باشد. او را صدا زد و از او خواست تا به جای او برای جمعیت صحبت کند.

مردمی که آنجا جمع شده بودند با دیدن این جابجایی کمی احساس ناامیدی و دلسردی کردند. هیچ کس این مبلغ جوان را نمی شناخت. در واقع او اصلاً مبلغ مذهبی نبود و خودش هم تصمیم نداشت رسماً وارد این حرفه شود چون هنوز شک داشت این حرفه همانی باشد که او به دنبالش است.

او دو سال را در دورترین مناطق آفریقا در جستجوی دلیلی برای زندگی گذرانده بود. می خواست دیگران الهام بخش او باشند تا شاید هدف غایی زندگی اش را پیدا کند.

حضار جمع شده در باغ شهر کنت، از این تعویض سخنران خوشنود نبودند. آن‌ها آنجا جمع شده بودند تا به سخنان واعظی

دانا، مشهور و باتجربه گوش کنند. اما حالا مجبور بودند سخنان جوانی را بشنوند که شبیه خود آن‌ها در تقلا می یافتن خودش بود.

در هر صورت، جوان که کسی نبود جز هنری دراموندا، پیشنهاد را پذیرفت، به جایگاه رفت و از یکی از حضار خواست کتاب مقدسی به او قرض بدهد. کتاب را باز کرد و شروع به خواندن یکی از موعظه‌های سنت پل^۲ کرد:

«اگر من به زبان فرشتگان با شما گفتگو کنم اما در قلبم عشقی به شما نداشته باشم، فقط ناقوسی پرسرو صدا یا سنجی بوده‌ام که به شدت به هم کوبیده می‌شود. اگر قدرت پیامبران را داشته باشم و از تمام رموز و دانش‌ها آگاهی داشته باشم یا حتی اگر ایمانی داشته باشم که با آن بتوانم کوه‌ها را جابجا کنم، اما فاقد عشق باشم، در واقع "هیچ هستم". اگر تمام آنچه را دارم ببخشم و جسمم را در آتش بسوزانم، اما عاشق نباشم، در قبال این کارها هیچ چیز نصیبم نخواهد شد.»

1. Henry Drummond

۲. Saint Paul؛ یکی از حواریون حضرت عیسی مسیح که ابتدا مخالف مسیحیت بود و او را برای سرکوب مسیحیان به داماسکوس فرستادند اما روایت کرده‌اند که در بین راه نوری واضح و روشن با او صحبت کرد و بعد از آن او مسیحی شد و زندگی‌اش را وقف تبلیغ دین نمود. — م.